



خداوند از امام حسین (ع) چگونه قدردانی می کند؟

امام حسین (ع) مناقب و منزلت ایشان و نیز درباره ی کاری که آن حضرت کرده اند بسیار سخن گفته اند و بسیار نوشته اند و می گویند و می نویسند، آنچه می تواند پاسخگوی سوال مذکور باشد، بیان حکایتی از امام صادق (ع) است...

امام حسین (ع) مناقب و منزلت ایشان و نیز درباره ی کاری که آن حضرت کرده اند بسیار سخن گفته اند و بسیار نوشته اند و می گویند و می نویسند، آنچه می تواند پاسخگوی سوال مذکور باشد، بیان حکایتی از امام صادق (ع) است، که در مقام و منزلت و همچنین جایگاه امام حسین (ع) در نزد خدای متعال و نوع معامله ای است که خداوند با حسین (ع) کرده است؛ از امام صادق (ع) پرسیدند: معامله ی خداوند با جد بزرگوارتان امام حسین (ع) چگونه معامله ای است؟ به عبارت دیگر (خداوند از امام حسین (ع) چگونه قدردانی می کند) حضرت پس از گریستن بسیار در غالب داستانی پاسخ را اینگونه فرمودند؛ روزی پادشاهی قدرتمند در نبردی با دشمن در سرزمینی دور دست شکست خورد و لشکریان او کشته، یا پراکنده شدند، پادشاه با تنی مجروح و بیهوش در گوشه ای می افتد، پس از ساعتی به هوش می آید، لنگ لنگان و ناله کنان در مسیری نامعلوم تشنه و گرسنه، ناامید و خسته سر به بیابان می گذارد!

ساعت ها می گذرد ناگهان در اوج یأس و در انتظار مرگ و در حال تجربه کردن آخرین نفس های زندگی، چشمش به خیمه ای در بیابان می افتد، خویش را به خیمه می رساند، ساکنان این خیمه، که پیرمرد و پیرزنی بیش نبودند با دیدن مرد زخمی به استقبالش می شتابند و با گرمی او را به درون خیمه می برند، در برابر این میهمان ناخوانده و ناشناس احساس تکلیف می کنند و نجات جان او را بر خود واجب می شمارند!

در اقدامی جانانه و عجیب تنها سرمایه ی زندگی خود را که یک رأس «بز» بود قربانی کردند و چند روزی را به پذیرایی و مداوای میهمان بیمار و مجروح پرداختند، پادشاه رفته رفته بهبودی خود را بازیافت و قصد مملکت خویش نمود از میزبانان سالخورده خود که تمام هستی خود را برای او ذبح کردند، تشکر فراوان نمود، به آنها گفت شما از شیر این حیوان ارتزاق می کردید و تنها منبع معیشت شما بود، همه ی این دارایی را ایثار کردید و بی آنکه مرا بشناسید برای بقاء من آن را قربانی نمودید و در این چند روز همه چیز را به جان خریدید تا مرا سالم و توانا سازید. امید است بتوانم جبران کنم!

پادشاه پس از چند روز به مملکت و قصر خود رسید، گروهی را برای آوردن پیرمرد و پیرزن، به درون قصر، گسیل داشت، سالخوردگان ایثارگر را، با شکوهی خاص به قصر آوردند، پادشاه دستور داد همه ی بزرگان و دانشمندان در جلسه ای اجتماع کنند، پیرزن و پیرمرد را در جلسه حاضر کرد و به حصار گفت: ای بزرگان و ای دانشمندان، از شما سوالی دارم! به من بگویید اگر روزگاری تنها و زخمی و گرسنه و تشنه در سرزمینی دور، سرگردان شوید و لحظه به لحظه به مرگ نزدیک تر شوید و در این شرایط سخت، ناگهان کسی پیدا شود، برای نجات شما و بقای شما، دست از بقای خود بردارد و همه سرمایه و هستی خود را بدهد تا شما زنده بمانید، در مقابل یک چنین ایثاری چه خواهید کرد؟ و چگونه پاداشی را به او خواهید داد؟ هر کس جوابی گفت؛ یکی گفت نیم ثروتم را به او می بخشم، دیگری گفت هر چه او بخواهد به او می دهم، دیگری گفت گنجینه ی طلا و جواهرات و زراآتم را به او می دادم و دیگری و دیگری...!

پادشاه گفت: نه، اینها جواب من نیست، به خدا قسم، در مقابل چنین کسی حتی اگر جان خود را بدهید باز جبران نکرده اید! سپس پادشاه سرگذشت خود را و ایثاری که آن دو سالخورده برای او انجام داده بودند بیان کرد و با صدای بلند گفت؛ اینان همه ی آنچه را که داشتند و همه ی سرمایه خود را به پای من ریختند و من نیز هر چه دارم به پای آنان می ریزم. سپس پیرمرد و پیرزن را به جای خود بر تخت نشاند و خود نیز کمر همت، به خدمت آن دو بست!

امام صادق (ع) در حالی که محاسن اشک آلود خود را لمس می کرد، فرمود به عزت و جلال خدا سوگند؛ «معامله ی» حضرت حق تعالی با جدم «حسین» نظیر معامله ی این پادشاه، با آن پیرمرد و پیرزن است. چون حسین (ع) همه ی هستی خود را در راه خدا و برای بقاء یاد و دین خدا نثار کرد، خداوند نیز همه چیز خود را در اختیار حسین گذاشته است.